

قصه‌ی

«باد زرد (وینسنت ونگوگ)»

سرشناسه	: کوشک جلالی، علیرضا، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: قصه باد زرد: (وینسنت ونگوگ) / علیرضا کوشک جلالی.
مشخصات نشر	: تهران: آماره، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۹۶ص؛
شابک	: 978-622-7326-22-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
عنوان دیگر	: وینسنت ونگوگ.
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴ Persian fiction -- 20th century
موضوع	: وان گوگ، ونسان، ۱۸۵۳ - ۱۸۹۰م -- داستان
موضوع	: Gogh, Vincent van -- Fiction
رده بندی کنگره	: PIR۸۱۸۴
رده بندی دیویی	: ۸۳۴/۲۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۷۲۷۶۳۳

قصه‌ی

«باد زرد (وینسنت ونگوگ)»

علیرضا کوشک جلالی

با پیش‌گفتاری از دکتر محمد عارف
دانشیار انسان‌شناسی تئاتر
دانشکده هنر تهران مرکزی - ایران



نشر امّاره

©Nashre Amareh, MMXXV



عنوان: قصه باد زرد (وینسنت ونگوگ)

نویسنده: علیرضا کوشک جلالی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۲۶-۲۲-۲

نوبت چاپ: اول؛ ۱۴۰۴ تیراژ: ۳۰۰ نسخه

هرگونه کپی برداری، اسکن و میکروفیلم، برداشت آزاد، جزئی یا کلی، اجرا، بدون اجازه مکتوب نشر آماره یا مولف ممنوع بوده و پیگرد قانونی دارد. محتوای اصلی کتاب بازتاب اندیشه‌های پدیدآورنده می‌باشد و مسئولیت درستی آن به عهده ایشان می‌باشد.

© تمامی حقوق چاپ و نشر برای مؤلف و نشر آماره محفوظ است.

دفتر مرکزی نشر آماره: تهران، میدان انقلاب، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان

دوازده فروردین، پلاک ۳۱۶، واحد ۴ تلفن ۰۹۳۶۸۷۶۴۳۹۱

برای آگاهی از مراکز فروش و سایر اطلاعات به وبسایت نشر آماره مراجعه کنید:

www.nashreamareh.ir



پیش‌گفتار

یکی از گونه‌های شاخص فرمالیزم در ادبیات نمایشی، پرفورمنس با ویژگی‌های منحصربه‌فردی است که در قلمرو انسان‌شناسی تصویری «ویژوال آنتروپولوژی» هم‌جان تازه‌ای گرفته و این توانایی را دارد که سه حوزه نمایشی، تجسمی و موسیقایی را در هم بیامیزد. نمایشنامه «باد زرد» با تکیه بر روش‌شناسی نوین در مطالعات میدانی از سونوگرافی و نگوگ، در قاموس نقاشی متمرّد، درامی مستند در قلمرو انسان‌شناسی بصری را آفریده است. ایستگاه‌های نمادین موجود در این نمایشنامه، متکی بر انسان، تصویر و ماجراهایی تو در تو گردیده و به همین سبب موجب پدیداری جنبه‌هایی گوناگون از انسانی بی‌قرار در کشاکش روزگار را فراهم آورده است.

یکی دیگر از ویژگی‌های نمایشنامه‌ی «باد زرد» شخصیت‌پردازی‌های اِتیک - اِمیک (بیرونی - درونی) آن است که در بستری از مکتب سورئالیسم به سرگشتگی بشر عصر حاضر با تن‌پوشی از مونوگرافی وینسنت ونگوگ، در مواجهه با هنر، خانواده و خود پرداخته و برای پیشبرد داستان مستند و نگوگ از مناظرات عینی و ذهنی با دنیا، گوگن، تئو، سین و نقاشان معاصر فرانسوی، هرگز چشم‌پوشی نکرده است. مطالعات ژرفانگرانه‌ی هستی‌شناختی مبتنی بر ساختار دراماتیک و شاکله‌های مهمی مانند قصه، برای درام مستند از سویی دیگر، باد زرد را به درامی مستند با رویکرد انسان‌شناختی بصری مبدل گردانده است.

علیرضا کوشک جلالی با آفرینش «باد زرد» نشان داد که نویسنده‌ای زمان‌شناس و دراماتورژی ساختارگرا است. دیالوگ‌های مصور خانم سین و تئو مبین بستری ساده و بی‌دروغ اما تودرتو از روزگار ونگوگ است که به موازات دیدگاه‌های نقاشان جهان، درام‌نویسان را نیز به هستی‌شناسی ونگوگیزم سوق می‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد که کوشک جلالی با آفرینش نمایشنامه «باد زرد» در ساحت درامی مستند، قابلیت چند بار خواندن و بارها دیدن در سالن‌های نمایشی را فراهم آورده است.

محمد عارف

دانشیار انسان‌شناسی تئاتر

دانشکده هنر تهران مرکزی - ایران

جریانِ قصہ ما:

- زیر صفر ۸
- ایستگاه صفر: جنین ۱۱
- ایستگاه ۱: مرگ / تولد ۱۲
- ایستگاه ۲: یک ژنی دیوانہ! ۱۷
- ایستگاه ۳: کودکی و نوجوانی ۲۴
- ایستگاه ۴: لندن ۲۸
- ایستگاه ۵: پاریس، گالری ۳۳
- ایستگاه ۶: بیمارستان، قرص یا کار ۳۹
- ایستگاه ۷: معدنی در بلژیک ۴۵
- ایستگاه ۸: پرندہ، ۶۱
- ایستگاه ۹: "نہ، ہرگز، ہرگز!" ۶۵
- ایستگاه ۱۰: پول ۷۳
- ایستگاه ۱۱: سین ۷۶
- ایستگاه ۱۲: نمایشگاہی در پاریس ۹۵
- ایستگاه ۱۳: آرل... اور - سور - آواز ۱۱۸
- ایستگاه ۱۴: خانہی زرد ۱۲۹
- ایستگاه ۱۵: گوگن و ونگوگ، شب و روز ۱۳۷
- ایستگاه ۱۶: برش گوش ۱۴۹
- ایستگاه ۱۷: بیمارستان ۱۵۶
- ایستگاه ۱۸: «سنت رمی» ۱۶۲
- ایستگاه ۱۹: باد - کلاغہا - سہ گلولہ ۱۸۱



زیر صفر

قسم به جایگاه ستارگان. قسم به ریشه‌ی درختان.

با هنر و مرگ شروع می‌کنم. با آرتو:

"من، آنتون آرتو، فرزند خودم هستم، پدر خودم، مادر خودم، و خودم..."

آنتون آرتو (۱۸۹۶-۱۹۴۸) نظریه‌پرداز تئاتر شقاوت معتقد بود که در وضعیت کنونی منحنی ما، از طریق جسم ماست که متافیزیک باید ساخته شده و دوباره وارد ذهن ما شود. منظور آرتو از شقاوت، سادیسم یا ایجاد درد در دیگری نیست، بلکه عزمی است سخت، خشونت‌بار و فیزیکی، که به از بین بردن واقعیتِ نادرستی که مانند کفنی روی آگاهی و ادراک ما را پوشانده است، می‌انجامد. زندگی آرتو در تیمارستان و سفر سپری شد. از این جهت شباهتی به "مارکی دوساد" و "آرتور رمبو" دارد. در فوریه ۱۹۳۹ در تیمارستان بستری شد و در آن‌جا به سختی روزگار گذراند. بعدها درباره بستری‌بودنش گفت: اگر در تیمارستان - زندان نمردم، برای این است که

سخت جانم... آدم نمی میرد... بلکه بدین جهت می میرد که نهادهای ساخته‌ی بشر به او باورانده‌اند که می‌رنده است.

آرتو شاید غریب‌ترین چهره ادبیات مدرن باشد، کسی که تأثیرش بر تفکر، تئاتر و ادبیات هم‌چنان پابرجاست. شاعری پیشرو و از پیشگامان سورئالیسم که تئاتر را هم‌زاد زندگی می‌دانست و عمرش در تیمارستان‌های فرانسه تباه شد تا، همان‌طور که خودش درباره وینسنت ونگوگ و ژرار دونرال گفته بود، جامعه از شر افشاگری‌هایش در امان بماند. آرتو که عزم سفر به ورای مرزهای ناممکن کرده بود، در واپسین ماه‌های عمرش وقتی به سخنرانی دعوت می‌شود، چیزی برای گفتن به مخاطبانش ندارد به‌جز آواهایی دردناک و نگاهی موهوم، گویا آن‌چه که او می‌خواست بگوید، ورای امکان زبان نمادین بشری بود:

"ما پیوسته از ترس نعره کشیدیم، ترس از: گرسنگی، احتیاج، تنفر، خیانت چندان آور. این شرایط ما را مسموم کرد، جادو کرد تا تنها راه، خودکشی باشد، ما همه به دست جامعه خودکشی کردیم."

به باور آرتو، ونگوگ به دلیل دیوانگی از دنیا نرفت، بلکه مرگ او به خاطر این بود که جسمش تبدیل به میدان جنگی برای مبارزه با مساله‌ای شد که روح بشر از ابتدا در حال مبارزه‌ای شیطانی درگیر آن بوده است: غلبه گوشت و خون بر روح، یا غلبه روح بر جسم و گوشت و خون؟ مساله‌ی آرتو این است که در این روان آشفتگی، جای

خویشتن انسان کجاست؟ ونگوگ به باور آرتو در تمام طول زندگی‌اش با عزمی راسخ و انرژی‌ای غریب به دنبال خود می‌گشت. او می‌نویسد: «ونگوگ به دلیل طغیان یک جنون، یا ترس از عدم موفقیت خودکشی نکرد. برعکس، خودآگاهی جمعی جامعه برای تنبیه او به دلیل فرار از چنگال‌اش او را به مرز خودکشی کشاند. او تازه به موفقیت رسیده بود و به این که "کیست" و "چیست" پی برده بود.» نکته این جاست که تمامی این توصیفات درباره خود آرتو نیز مصداق دارد و این ویژگی تمامی هنرمندان راستین در طول تاریخ بشری است.



ایستگاه صفر: جنین

اگر قرار باشد چیزی خراب شود، می‌شود. همیشه همه‌ی چیزها در بدترین و نامناسب‌ترین زمان به خطا می‌روند و کارها را لنگ می‌گذارند.

جنین تازه می‌خواست شکل بگیرد که قارقار ناگهانی چند کلاغ حفره‌ی عمیقی، چاه ویلی از جنس لایبرنت در جایی که بعدها مغز نامیده می‌شد، در جنین به وجود آورد. هزارتو، ماز، راه‌های پیچ‌درپیچ. جنین از درد می‌گریست، چرا که به او وحی شده بود که تنها راه خوشبختی‌اش، پرکردن این حفره‌ی عمیق است. و دنیا، در چهره‌ی زنی سیاه‌پوش، او را در آغوش گرفت و در گوش راستش چنین نجوا کرد:

"سال‌ها بعد نقاشی ظهور می‌کند به نام مودلیانی که زنان تابلوهایش، بدون چشم هستند."

جنین تکانی خورد، گویی می‌خواست بپرسد چرا؟

"وقتی روح‌ات را شناختم چشمان‌ات را نقاشی میکنم."

جنین کرم‌چاله‌ای دید، وارد کرم‌چاله شد و به سوی دیگر آن رفت. پیوندی بین فضا و مکان ایجاد و سفر آغاز شد.



ایستگاه ۱: مرگ / تولد

همچون یک سردار جنگی مضطرب در میدان نبرد، رو به روی بوم خالی ایستاده بود. تمام سربازانش تک تک به خاک افتاده بودند و او یکه و تنها، مملو از تلاطم‌های روحی، به مبارزه‌ای نابرابر ادامه می‌داد. تنها سلاح‌اش قلم مو بود، که بسان شمشیر برانی در دستانش آرام و قرار نداشت و تنها مهمات‌اش رنگ بود و رنگ. بوم به شکل احمقانه‌ای به او خیره شده بود. زنی سیاه‌پوش با آئینه‌ای در دست، در مرکز بوم خالی‌اش نشسته بود. زن آئینه را جلوی صورت نقاش گرفت، تا او، فقر، سرخوردگی، جنون و نومیدی‌اش را به وضوح در آن ببیند. زن به طرز زنده‌ای مسخره‌اش می‌کرد. برای انتقام، قلم‌موی زیر و درشت‌اش را از نیام برکشید و ضربه‌ای محکم بر بوم کوبید: پخش رنگ‌های برجسته‌ی افراطی بر قلب بوم. پرواز قلم‌مو. زن در میان دریای رنگ‌ها دست‌وپا می‌زد. بوم از خواب زمستانی برخاست. سردار مسیری در چپ بوم به تصویر کشید. این مسیر راه به جایی نمی‌برد. نمی‌برد؟

زن از لابه‌لای رگه‌های رنگ بیرون خزید، زنده بود،

گفت: